

شنبه ١٨/١٠/١٤٠٠

جلسه ٧٤٧

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى كلّ ساعة وليّا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة التى جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانى والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبى سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

السلام عليك ايّها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله على اعدائها و قاتليها و غاصبي حقها و من أحب غاصبي حقها.

[خلاصه درس:

قيام الاماره مقام القطع الطريقي المحض

١- تتمه قيام اماره مقام القطع الموضوعى بنا بر التزام به براءت عقلى

٢- جواب مرحوم اقاى نائينى برمبنای جريان براءت عقلى بنا بر مسلك اعتبار الاماره علما

۳- ایا حکومت خطاب شرعی و جعل شرعی بر حکم عقلی ممکن است

۴- ایا ادله حجج و امارات بر براءت عقلی وارد است

۵- بحث کیفیت تبیین حکومت ادله حجیت امارات و استصحاب بر ادله جواز اخبار و اشکال

اقای صدر و جواب مرحوم آقای تبریزی و تحقیق مطلب و بیان حق در مقام]

کلام در این بود که مرحوم آخوند فرمود: «قطعاً امارات قائم مقام قطع طریقی محض می شود».

عرض شد که بعضی مثل مرحوم آقای نائینی به این مطلب اشکال کرده اند و فرموده اند: «اماره

نمی تواند قائم مقام قطع طریقی محض شود زیرا وقتی شما قبح عقاب بلا بیان را قبول دارید و

ملتزم به براءت عقلی هستید...، در صورتی که قطع به تکلیف ندارید آیا اماره موجب قطع به

تکلیف می شود یا موجب قطع به تکلیف نمی شود؟ اگر بگویید (موجب قطع به تکلیف می شود)

می گوییم: قطعاً این طور نیست زیرا حجیت در آن اماره ای که موجب قطع شود معنی ندارد چرا

که در این حالت خود قطع حجت است. کلام ما در حجیت آن اماره ایست که موجب قطع به

حکم نشود. اگر بگویید (موجب قطع به تکلیف نمی شود) می گوییم: در اینجا عقل می گوید که

عقاب قبیح است. چنانچه شارع بفرماید (من اماره را جای قطع نشاندم و مؤدی را تنزیل کردم به

منزله واقع)، این چطور می تواند قبح عقاب بلا بیان را از بین ببرد با اینکه شک باقی ست و

موضوع قبح عقاب بلا بیان محقق است».

از این شبهه جواب هایی داده اند. یک جواب این است که شارع اماره را تنزیل می کند به منزله

قطع بدین معنی که اماره را قطع اعتبار می کند. حال این سوال پیش می آید که وقتی شارع

بفرماید: «اماره را علم اعتبار کردم» آیا موضوع براءت عقلی حقیقه مرتفع می شود یا حقیقه مرتفع

نمی شود؟ اگر بگویید: حقیقه مرتفع می شود، می گوییم: موضوع براءت عقلی چیست؟ مقصود از

بیان، بیان بر حکم واقعی ست، علم حقیقی به حکم واقعی ست یا اعم است از علم حقیقی به

حکم واقعی و علم تعبدی به حکم واقعی؟ اگر بگویید: «مقصود علم واقعی به حکم واقعی ست»،

خب اگر شارع بفرماید: «اماره را علم اعتبار کردم» موضوع حقیقه رفع نشده. اگر بفرماید

«موضوع حقیقه مرتفع نشده ولی این، حاکم است.» می‌گوییم: حکومت در یک حاکم معنی دارد. معنی ندارد یک حاکمی نسبت به حاکم دیگر حکومت داشته باشد. خب قبح عقاب بلا بیان برای عقل است و اعتباراً علماً برای شرع است. شرع نمی‌تواند حکومت داشته باشد و حاکم جعل کند بر محکومی که محکوم برای حاکم دیگری - عقل - است.

اگر بگویید: راه دارد و آن این است که مثلاً ایران می‌گوید «شناسنامه ایرانی به منزله گذرنامه است. اگر جایی گذرنامه لازم بود، و کسی شناسنامه داشت، شناسنامه گذرنامه است». این در تمام قوانین ایران خوب است زیرا یک حاکم است و جعل می‌کند که شناسنامه به منزله گذرنامه است. اما عراق می‌گوید «من به گذرنامه های ایرانی مجوز دخول می‌دهم». اگر کسی به مرز برود و بگوید «من شناسنامه آوردم». به او می‌گویند «برای چی شناسنامه آوردی؟» می‌گوید: «حکومت ایران گفته که برای من شناسنامه به منزله گذرنامه است». خب به او می‌گویند «حکومت ایران گفته، به ما چه ربطی دارد. مگر حکومت ایران حق دخالت در قوانین عراق را دارد». اما اگر عراق بگوید «هر چیزی را که حکومت این گذرنامه اعتبار کند، من هم قبول دارم». در این صورت خوب است زیرا در واقع دلیل حاکم را خود عراق درست کرده منتهی موضوع دلیل حاکم عراق را ایران درست کرده است. در این جا نیز می‌گوییم: شارع می‌فرماید «اماره در نزد من علم است» بعد خود عقل بگوید «هر چیزی را که شارع علم اعتبار کرد من نیز علم قبول دارم و علم اعتبار می‌کنم» یا بگویید «من هم قبول دارم». اگر این باشد، حکومت تمام است و قبح عقاب بلا بیان ... خوب دقت کنید که حکومت است و ورود نیست زیرا عقل می‌گوید «من که می‌گوییم: قبح عقاب بلا بیان، مراد من از بیان علم واقعی به حکم واقعی است، ولکن اگر شارع چیزی را علم اعتبار کرد من نیز آن را علم اعتبار کردم». اینجا شارع می‌تواند بگوید که اماره علم است. این می‌شود حاکم بر برائت عقلی.

لا يقال: حاکمی در حیطة حاکم دیگر نمی تواند دخالت کند. لانه يقال: اصل حکومت را خود عقل درست کرده. او ست که گفته هر چیزی را شارع علم اعتبار کند من قبول دارم و آن را بیان و علم می دانم.

جواب از این توجیه این است که اصلا ما در احکام عقلیه و در احکام عقلائیة چیزی به اسم حاکم نداریم. در احکام عقلیه که صد در صد نیست. عقل به این معنی تعبد ندارد تا مثلا یک قانونی داشته باشد و بعد بگوید «من موضوع آنرا تعبدا تعیین کردم». حکومت فقط برای ادله لفظیه است و اگر دلیل لفظی نباشد ما حاکم نداریم. در سیره عقلاء نیز این گونه است زیرا عقلاء الفاظ ندارند. البته اگر کسی در عقلاء اشکال کرد، به قول شیخ انصاری ره نمی توان به او گفت «بعض ما من لا تحصیل له». در حکم عقلی ما چنین چیزی نداریم. یک مورد نداریم که عقل یک حکمی داشته باشد بعد خودش حاکم شود.

اما اگر بگویید: موضوع حکم عقل بیان است. مراد از بیان نیز علم به حکم واقعی ست ولی این علم اعم ست از علم به واقعی و علم تعبدی اعتباری، لذا این جا دلیل حجیت اماره که آن را علم اعتبار کرده، وارد بر براءت عقلیه می شود زیرا واقعا موضوع آن را وجدانا درست می کند. فرق بین حکومت و ورود ... شنیدم یک کسی شش ماه درس می رفته تا فرق بین حکومت و ورود را بفهمد. فکر نمی کند فرق بین حکومت و ورود نیاز به شش ماه داشته باشد و بعید می دانم شیخ ره نیز شش ماه درس داده باشد. فرق بین حکومت و ورود مثل آب خوردن است یعنی اگر کسی فرق بین حکومت و ورود را نفهمد مشاعر علمش کار نمی کند.

حکومت چند قسم است. آن حکومتی که با ورود ممکن است اشتباه شود آن حکومت ست که در آن، تنزیل است مثل اینکه بفرماید: «اکرم العلماء» و بعد بفرماید: «الفقیه الفاسق جاهل» که در واقع تعبد به موضوع می کند حال چه توسعه دهد و چه تضییق کند. حکومت دارای اقسام دیگر نیز هست. یک حکومت که خیلی واضح است این می باشد که شرح دهد مثل اینکه بفرماید «اکرم العلماء، اعنی بهم الاتقیاء»، این نیز حکومت است و تفسیر می کند. یک حکومتی داریم که

تشخیص آن سخت است. اگر کسی بگوید «شصت سال در این حکومت فکر کردم که چگونه می توان این حکومت را تشخیص داد» به نظر من عقلش کامل است. اما اگر کسی بگوید: «در فرق بین حکومت و ورود باید شش ماه تأمل کرد»، باید کار دیگر بکند و به درد تحصیل علم نمی خورد.

یک حکومتی داریم که دلیل حاکم، ناظر به دلیل محکوم است مثل لا حرج «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، مثل لا ضرر «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که بر ادله واجبات و محرمات حاکم هستند. اینکه لا ضرر چطور حاکم است؟ ممکن است کسی بگوید: «لا ضرر حاکم نیست. لا ضرر یک جعل ابتدائی است یعنی من حکم ضرری جعل نکردم. مثل اینکه بفرماید: من حرمت برای تدخین جعل نکردم». اما نه، این در مقام اخبار از عدم جعل ابتداء نیست بلکه نظر به محدوده مجعولات شرعی دارد و می خواهد بگوید که داخل آن مجعولات، حکم ضرری و حرجی نیست. تشخیص این، در بعضی از موارد مشکل است. شاید هم واقعا نتوان تشخیص داد اگر چه که ممکن است بعضی ادعا کنند. من خیال می کنم یکی از مواردی که تشخیص آن خیلی مشکل است، همین حکومت لا ضرر بر ادله اولیه می باشد که آیا واقعا مفاد آن، حکومت هست یا مفاد آن حکومت نیست.

اما آن حکومتی که ممکن است با ورود اشتباه شود این می باشد که حاکم تعبد به موضوع بکند مثل اینکه بفرماید «العالم الفاسق جاهل» یا «الجاهل العادل عالم». در این جا ممکن است توهم شود که این موارد، وارد بر «اکرم العلماء» است یا حاکم بر آن است. عرض کردیم که این جای توهم ندارد و نیاز به شش ماه درس خواندن ندارد و نیم ساعت کفایت می کند. اما سر آن این است که در حکومت وقتی شارع تعبد کرد، بعد از تعبد شارع باز خروج از موضوع، یا دخول در موضوع تعبدی است لذا می گویند «حکومت لباً تخصیص است» و در مقام ثبوت حکومت لباً تخصیص است لذا تخصیص و حاکم در مقام اثبات با هم فرق دارند و در مقام ثبوت یکی می باشند زیرا وقتی می فرماید «اکرم العلماء» و بعد می فرماید «العالم الفاسق جاهل» در مقام ثبوت یعنی «اکرم

العلماء العدول». اما اگر توسعه باشد یعنی جعل دومی دارد، وقتی می فرماید «الجاهل العادل عالم» یعنی یک جعلی دارد به اسم «اکرم العلماء» و یک جعل دیگری هم دارد به اسم «اکرم الجهال العدول».

یک وقتی شبهه ای به نظرم آمد و بعد دیدم این شبهه در کلمات آقای صدر نیز هست. ایشان به آقای خوئی ره این اشکال را کرده که شما می گویند: «استصحاب یا اماره بر ادله جواز افتاء حاکم است و حکومت آن، حکومت واقعیه است. هر جا که علم در موضوع دخیل باشد، ادله امارات یا استصحاب حکومت دارند به حکومت واقعیه» خب وقتی ما می گوییم «يجوز الاخبار بما علم» و شارع می فرماید «استصحاب علم است» یا «خبر ثقة علم است»، یا موضوع اخبار بما علم، اعم است از علم واقعی و ظاهری یا فقط علم واقعی است؟ اگر فقط علم وجدانی باشد که این حکومت نمی شود و به درد نمی خورد، اما اگر اعم باشد آن گاه ورود می شود. لذا در ذهن این است که آقای صدر نتوانسته حکومت را در کلام آقای خوئی ره تصویر کند.

در همان زمان من به مرحوم شیخ الاستاذ آقای تبریزی گفتم. ایشان یک جواب قشنگی داد البته اینکه جواب درست هست یا غلط، یک مطلب دیگری ست. خب چرا ما می گوییم که استصحاب یا حجیت اماره بر جواز اخبار حاکم است؟ ایشان فرمود: «[یک وقتی من از آقای خوئی ره سوال کردم] یا «من به آقای خوئی ره گفتم» - این را متوجه نشدم -] اگر یک دلیلی بفرماید «خبر الثقة علم» و یک دلیلی بفرماید «يجوز الاخبار بما علم» نمی توانیم بگوییم که از دلیل «خبر الثقة علم» کشف می کنیم که علم در «يجوز الاخبار بما علم» اعم از علم واقعی و علم تبعیدی ست تا به قول آقای صدر ورود بشود بلکه ظاهر «يجوز الاخبار بما علم» علم وجدانی ست، آن دلیلی که می گوید «خبر الثقة علم» کشف نمی کند موضوع اعم است، غایه الامر ما می گوییم که در مقام ثبوت شارع دو جعل دارد، یک جعل «يجوز الاخبار بما علم» و یک جعل «يجوز الاخبار بالامارة» یا «بما علم تبعداً».

سوال، جواب: علم به مراد جدی نداریم. مراد جدی از این خطاب را نمی دانیم. آنچه چیزی که ظهور دارد، مراد جدی از این خطاب است.

اینجا یک شبهه ای هست و آن این می باشد: آقای تبریزی ره شما از کجا می فرمایید که از این دلیلی که می فرماید: «خبر الثقة علم» کشف می کنیم که مولی یک جعل دیگر دارد، شاید همان جعل وسیع باشد. بله حرف شما ممکن است، من نمی خواهم بگوییم که قطعاً وارد است چرا که امکان دارد جعل دیگری داشته باشد. از کجا بفهمیم؟ شما می گوید «ظاهرش این است»، می گوییم: آقای تبریزی ره باید دو مقدمه را تمام کنیم تا این فرمایش مرحوم آقای خوئی و فرمایش شما تبعاً للمرحوم نائینی تمام شود. آن مقدمه ها این است که اولاً ظواهر در مثل چنین موردی حجت باشد. این خودش اول کلام است. ثانیاً: اینکه «خبر الثقة علم» حاکم باشد یا وارد باشد اثر عملی داشته باشد. شاید مقصود آقای اشرفی همین باشد، عبارت اخرای اینکه «هر جایی که ما مراد جدی را بفهمیم» این است که «هر جایی که این ظهور اثر عملی برای ما نداشته باشد». هر جایی که این چنین است حجیت لغو می باشد. پس هم باید اثر عملی داشته باشد و هم باید در خصوص آن مورد حجیت ظواهر احراز شود. حجیت ظواهر لفظ ندارد مثل «الظواهر حجة» تا بعد بگویید «اطلاق دارد». حجیت ظواهر عمل عقلاء است، ما باید ببینیم که در چنین موردی عقلاء عمل می کنند یا عمل نمی کنند. جناب استاد اثبات هر دوتای اینها با کراما کاتبین است زیرا چه اثری هست که ما بگوییم «خبر الثقة علم» حاکم است یا وارد است، بعد از آنکه معلوم است که اگر حکومت هم باشد، حکومت واقعیه است. اگر حکومت، حکومت ظاهریه بود آن وقت خوب بود اما بعد از آنکه گفتیم اگر حکومت باشد، حکومت واقعیه است چه اثری دارد؟ ثانیاً: در سیره عقلاء کجا از این موارد هست تا شما استشهاد کنید که عقلاء این را حاکم می دانند. اصلاً اگر به عقلاء بگویید که دلیلی داریم «یجوز الاخبار بما علم»، موضوع این، اعم است از علم واقعی و علم تعبدی؟ می گوید: «چه می گویی؟».

پس چون این دو مقدمه تمام نیست ما نمی توانیم فرمایش آقای خوئی ره را قبول کنیم، البته کلام آقای صدر نیز غلط است زیرا جناب آقای صدر به چه دلیل شما می گوید که وارد است، شاید به قول آقای خوئی ره حاکم باشد.

نه کسی می تواند کلام آقای خوئی ره را رد کند و نه کسی می تواند کلام آقای خوئی ره را اثبات کند. ممکن است کسی بگوید: این چه اجتهادی شد! چه کار کنیم؟ می گوئیم: این مهم نیست زیرا وقتی گفتیم: «چه وارد باشد و چه حاکم، اثری ندارد»... اگر به یک مجتهدی بگویند «آیا خبر ثقه علم است یا منجز است؟». بفرماید: «نفهمیدم». بگویند: «اشتباه کردی که رساله نوشتی». می فرماید: «من فرقی نمی بینم که خبر ثقه علم باشد یا منجز باشد. اثری ندارد».

آن جایی دست مجتهد اگر مبني نداشته باشد بسته می شود که در مقام فتوی اثر داشته باشد اما اگر در مقام فتوی اثر نداشته باشد مثل اینکه یک کسی بگوید: «ما باید حقیقت پول را بشناسیم تا فتوی دهیم». مجتهد می گوید: «غلط کردی، به ما چه مربوط است». می گویند: «شما از اقتصاد سر در نمی آورید». اولاً اگر مجتهد درست و حسابی مثل آقای خوئی ره برود، نیم ساعت کلمات اقتصاددان ها را بررسی کند، حتی اگر اول اقتصاددان عالم هم بیاد او را مجاب می کند حتی در همان فرمول های اقتصادی. ولکن اصلاً به این ها احتیاجی نیست، یعنی چه که «حقیقت پول را بفهم!» مجتهد با حقیقت پول چه کار دارد! مجتهد فتوی به نحو قضیه حقیقه می دهد و می فرماید: «اگر پول این است، حکمش فلان می باشد و اگر پول این است، حکمش فلان می باشد. اگر شک داری، حکمش فلان است». این مثل آن است که کسی به مجتهد بگوید: «ما تحقیق کردیم و فهمیدیم که منی این طوری نیست». می گوید: «من با منی چه کار دارم. من گفتم که اگر منی آمد باید غسل جنابت کنی. با حقیقت منی چه کار دارم. حال اگر شک داشتی، با این علائم حکم به منی می شود. اما اینکه این، منی هست یا منی نیست و تا به حال اشتباه کرده اند به من مربوط نیست». من واقعا نمی دانم آنهایی پول امام زمان را خرج می کنند تا موضوع شناسی بزنند، این موضوع شناسی در کجا دخیل است. این که طلوع فجر کی هست چه ربطی به مجتهد دارد! پول

چیست چه ربطی به مجتهد دارد! به اسم مسائل مستحدثة عمر طلبه را در اینکه پیچ تلویزیون از کجا باز می شود صرف کنید، چه ربطی به اجتهاد دارد! آن اموری که ربط به اجتهاد دارند، همان هایی ست که در اجتهاد مصطلح و کتب حوزه بحث می شوند. از این راه خارج شدن قطعا یا جهالت است یا خیانت است. امکان دارد کسانی که متصدی کار هستند یا جاهل باشند یا خائن، اما کسانی که دنبال کار می روند قطعا جاهل هستند البته ممکن است درصدی از آنها خائن باشند و آتش بیار معرکه باشند.

اصلا در اینکه («خبر الثقة علم» بر «يجوز الافتاء بما علم» حاکم است یا وارد است؟) باید اول اثر عملی ذکر شود، بعد که اثر عملی ذکر شد آن وقت ...

می گویند «شما مرگ مغزی را نمی فهمید». می گوئیم «بله نمی فهمیم»، ما می گوئیم: «عرفا اگر این، مرده است دفنش بکن. آیا مردم می گویند که مرده است؟ خب اگر مردم می گویند، دفن کن. اگر مردم نمی گویند مرده است، خب جایز نیست. اگر شک داری باز جایز نیست». بیش از این سه کلمه که کار مجتهد نیست. مگر شما به دکتر می روی و دکتر می گوید «برو این قرص را پیدا کن». حال اگر یک کسی یک قرص بیاورد که روی آن هیچ چیز نوشته نشده، از دکتر سوال کند «آیا این همان قرصی هست که من باید بخورم؟» دکتر می گوید: «من چه می دانم. فقط کار من است که به تو بگویم: این قرص را باید بخوری، این قرص را نخور و اگر شک داشتی نخور. تشخیص اینکه این قرص چیست، با داروخانه است و به من مربوطی نیست».

چرا از این بازی ها در حوزه در می آورند؟ به دو دلیل. یکی اینکه این حرف ها سخت است. برای نود در صد حوزه های علمیه، بحث از حکومت و ورود و فروع علم اجمالی ... سخت است لذا فرار می کنند. دوم: شیاطین یک سری منویاتی دارند که می خواهد به اسم دین جا بیندازند، خب می بینند که با این فرمول نمی شود، با کفایه و مکاسب نمی شود آنها را وارد دین کرد لذا این کار را می کنند. ممکن است من جاهل باشم ولی با عقل قاصر، این طور می فهمم.

و للكلام تتمه و صلى الله على محمد و آله الطاهرين لعنة الله على اعدائهم اجمعين